

# بسم الله الرحمن الرحيم

فمن چهارم از معانی علم شریف از کتاب فقا بسم الله الرحمن الرحيم  
تجارت و نیت از علم شریف احوال با و کفایت احکام و ربا  
و این علم شریف است چنانکه یوسف علیا السلام از پادشاه  
ملک زام نهاد چنانچه حق تعالی از وحایت فرمود  
قوله تعالى و قد ایتنا من الملك و علمتی من ناول  
احادیث و شرح او چنانکه باید درین کتاب بیاید  
اما انچه تو علم تراشد و در دوازده سال بدان آغاز  
کرده شود انشاء الله تعالی عمل ناول در حقیقت خود  
و ریدیه و شرایط آن و آداب معیر بد آنکه شریف از نیت  
در علم نفس مبین شد که تو نهای بد آنکه ادراک محسوس است

[illegible]

ان سال را بدروز مند بود لیکن بخیر بود  
در آید نعمت های بآن زده شود و باران بسیار شود  
کمترین سال را بدخوشکوی و خوشبوی و خوشبو  
می باشد که روی و فراخ روزی  
در آید در د بسیار بود و باران بسیار و غایت سرد  
بود و اکثر در بعضی جا کمتر بود و دلیل کند که بکاف بود که  
مکروه و ندرق اندیشد و حرب بسیار بود و غارت  
رشد و در مستان زود آید هر چند ندری کند و باران  
زاید می بود و در میان سال زاید نیکی بود  
آخر سال را بدخوشی و جلاله بود  
و در د کمتر بود و زحمت بسیار بود و باران  
زستان در آن بود که در اول سال آید نیکی بود

نور در بر داری بواسطه که در حقیقت اشتغال بصوری  
که بواسطه هر دو متافض شوار از تمام وقت خواب به  
در اشتغال برو ظاهر شود و بواسطه آنکه قوت تحصیل  
اشتیاق او بخارج افتاد و آنوقت چیزی در وقت بیداری  
ترکیب صورتی که به مانند و محاطه که بچرخ خزان او است  
میسرود در بیداری میان بر و اشتغال خبر منزل ظهور  
اصورت او را مبسوطند و وقت خواب برو ظاهر گردد  
یا بواسطه آنکه مزاج مذکور باشد چنانچه انجیر  
تخلی گوشت چنانکه اگر حسرت مستولی باشد این غذا اگر  
برودت و خف در بر او اگر در طبع با آن و سیل در بر یا  
و اگر پوست که در سبک در بریدن در هوا و مانند آن  
و ازین قسام غیر قسم اول و اعتباری اند و دو قسم دیگر از قسام  
اضغاث و احلا منقسم اول بدو قسم شود یکی صرح که تیار

احتیاج ندارد و این از آثار رحمت الهی بود که بوقت فراوان و در وقت  
بند و ایدان بگویم که چنانچه باین من و کتاب قصد نمود  
که در میان عجایب و کون و دخی پدید آید و هر آنکه که  
که در هیچ سووند است چون امید صحت کند تا چندین روز  
از وی برود که شفا یابد چون روز شنبه فضا را طلب کرد و  
ان در یک مکتوب و روان مقدار خون که گفته بود یکدم شفا حاصل شد  
و هم در کتاب حله الارا آورده است که شخصی از این من  
شد و چنانچه در جهان علم نمیکند و هر علاجی که اطباء  
سود نداشت شوی جوابی که گویا و گفت باب بر این خط است  
ضمیمه کن حال که شفا یافت آنکه صریح نباشد و بتاویل  
احتیاج دارد و هر آنهای انبیا و اولیا و اصلی بیشتر ازین  
و در علم نباشد از این است که پیغمبر صلیم فرموده رو ما و المؤمن  
مؤمن من سئل عن جرح من النبوة و سئل انک موت و اجهل  
مشترک و کرد و دای مومن را یکبار از این است که مدت

مشهور اند هیچ ظاهری که اندر سمع است و بصیر و سم و ذوق  
 و غیره روح باطن که می مشترک است که خیال خنده آتش  
 و غایب و خفا و خفیه و خفیه و خفیه و خفیه و خفیه و خفیه  
 از لطیفه و به متولد شود و بواسطه او در اعضا و  
 و حس و حرکت پیدا آید دلیل بر آنکه مرکب قوای روح است  
 نه اعضا است مرعوب شده پیدا شود و مرای سده  
 و از عضو حس او باطل کرده و از دوزن سده و از عضو  
 حس او باطل کرده و از دوزن سده و از عضو  
 اعضا و اسطه ان بخار است پس ما و امه که آن بخار متوجه  
 باطن و بدن و اعضا و حس و حرکت باشد بیداری از آن  
 و مرای آن بخار متوجه باطن شود و از ظاهر مطلق  
 و مرای عبارت از آن است و سبب عدم توجه و تردد

سحر  
 سحر

اما هر از قله و دره که بواسطه این افعال متولد می شود  
و طبیعت از برای احداث نمودن این اشیاء که در  
بارها برای احیای و بازسازی و جانشین کردن آنها  
خود را مانند حاشیای دریا که چون غبار از میان  
صبر و کند باعث می شود آید از مجاری پر که در مجاری  
قدوم نماید و سبب می زند چرخها در جواب این واسطه  
آن وقت که مشر و اسط و قطب و شکار و حیوانات متفرق  
و چیزی از میان سطح که در چرخ می زند که نفس و روح  
خروجی و اندوه و یک معنی کلی باشند و بعد از برای حکما  
ان معنی کلی و صفت ترکیب کند و آن صورت چرخ را  
حس شناسی و معنی سطح شود هر آنکه مشاهده کرد و مشاهده  
آنکه صورت که در خیال خود می بیند و مشر و قطب و روح

و خبر افراید و چون خواب بر منی و از خواب بیدار شود بگوید  
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و آیه انکرم می بخواند و بگوید اللهم  
الحق انک من المورث و انک قد علمت انک انما صوفی عوشر ما زایت و  
فقی شریعتیست ما و د البلاء و بدیع القضاء و فیما من الاعمار و الطفا  
تسند و بس که یک صدقه بدهد و در وقت عبادت گویند تا آخر  
تعالی بلا و دفع کند و مقبره معبر فاید عالم و عاقل بود و هر چه  
بود و است گوئی و افتاد سیر باند و پیوسته از حق تعالی و است  
و معاشرت طلبد یا انحصار اسرار غیب خبر بدهد بر نواح و مسکن  
صواب باشد و چون بپسندد خواب بر و عرضه کند خبر لغت و شری  
لا عددا و اما او پرسد چه بیا خواب باشد که بیا و تعب بیا  
کرد که بچرخ محمد محمود و احمد و سعد و سعید و سالم و عالم و  
ان و صفت او هم پرسد که تا تعبیر بقدر صحبت و مائت و ان  
بپسندد و حال کند و بر نغد خواب در روز دید و بپسندد  
یا در شب آن در روز دید و بپسندد و در روز دید و بپسندد  
تر خاصه منوره و از حال مزاج و غذا و سکن و جاتی خواب و بالبر همه



و غارت قدما مشرب چنان بودی که هر کسی جواب بر او نداشت  
عرضه کردی هر چه نظر ایشان در آن ساعت بر آن افتاد و  
بهام و طیب و استعما را ناله گرفته اند و به تعبیر خود در میان  
و در دیدن تجلی فی الامر این تعبیر و در جواب است  
و انبیا و اولی و سلاطین و ملوک و حرم و اهل بیت و  
و حجاب و کتاب و بهشت و در درج بحجاب بعد از خود  
جل و علامه و تجلی کرده را در زمین نیکی مانند و سر از بر جمع این  
دیده باشند عدل و انصاف و فراغ می نیت بدیدار  
در حجاب که شادی بدو رسید بداند و آخر امر خود و خود  
و سلامت و خوشنودل بخانه خود آید چنانکه حق تعالی فرمود و قوه  
حیا با حیر او یطیب الی هله ضرورت او که در باطن معانی  
مناجات که حاصل میکند نام او در زمین و دنیا بلند شود و در پیش  
و قریب کرده و گفته تعالی و قربا منجا و قال الله فی الله علیه  
و بر روی احدی فی التورم آن روی دیده و دیده آری و یوی السامی

در زمین  
و در ویم  
چنانکه

باید که در وقت بخت باشد و نه یافتن در دین و شریعت  
از مشایخ و اجواب بپند که در محله یا در شهر ایستد و در آنجا  
بپرسد چنانچه آنرا از او بپرسد چنانچه بپرسد و در آنجا  
در وقت و بخت نباشد و نه یافتن در دین و شریعت

آن پادشاه در ملائکه پدید آمد  
و ملک او را یافت کرد و در قصه آن او بین قیاس  
بر این شمشیر است چیزی بخورد و خورد از شمشیر بریدند و در  
سازمان او بود خود را با پادشاه بپند اگر بفارغ فرسایش  
و اگر بپرسد از خویش و بپند خدا ماند و اگر بپند خود را بپند  
در هر خراب دیدن بچنان باشند که بپندند و اگر در ششون بکار  
بپندان این او را بپندارند و بپند و بپند که بپند که بپند  
ای که بپند که بپند که بپند که بپند که بپند که بپند که بپند  
در هر خراب دیدن بچنان باشند که بپندند و اگر در ششون بکار  
بپندان این او را بپندارند و بپند و بپند که بپند که بپند  
ای که بپند که بپند که بپند که بپند که بپند که بپند که بپند

خداوند را بپندارند و بپند و بپند که بپند که بپند  
ای که بپند که بپند که بپند که بپند که بپند که بپند که بپند

و اگر متصی یا فاضل باشد سفر کند و در درون نبیند  
دلیل بر همتی و میداری بود یا باز آمدن از سفر  
بنا بر کفر است آن رخ و شفت دنیا بند و روح و قامت  
و اعجاز است دلیل عدل باشد در آن ولایت و تعبیر غلام  
او نیز از حق صورت و غیر آن همین است و اگر باشد که او را  
و سابقه طلب میکند دلیل غیرت نایافتن مقصود بود و دیدن  
و معارف اگر در آن نشدید کند و توقف مراد بود  
و انسان و اعضا اولیه از بدن آمد کردن خود اگر  
باشد دلیل ثبات بود اگر او را برگردند مدبر ملک و  
و شوق اما کردن محول اندیشه و غم و دهن ضعیف باشد و  
مرد بود که گویی بند که بعد بلوغ نرسیده باشد کاری که  
ملاست کرد و گفته اند که بیرونش بند براحت و نعمت است  
و اگر بپزد بود در مال و مسلک و موقوفه باشد بی جواب  
از ظاهر وجودی آید از کمال و قریه کند که جواب نیست  
و بعد از آن که در علم و بلوغ نرسیده باشد کاری که

سبب در رسیدن بود  
و بعد

و مال بود و علامه امر و رخ و اندیشه بود و بکثرت از خبریدن نایاب  
مقصود بود امر و نایاب خود را بحواب بند که مال تشنه می افرو  
مشهور از ادبی یابد و روحان می بخشد و پول در حوائج  
بماند و در جوان با حیا و محبت و شادمانی و در جوان با مال و محبت  
و شادمانی و در تمام بیکجا رفتن سودمند بود و باضعای بود  
بهند که در هر محبت بماند و در وقت و شوق و جوانی بحواب  
بند که این شد حرمت و علم زیاده شود و با تشنه محروم بود  
و اگر خود را با جمال و جوان و مال و اوت بند سیادت و بهتری  
در معنی زیاده گردد و اگر مردی لشکری پیدا کار دار  
بخطه کند و اگر بهر با هیبت و ترش روی در معانی محبت  
در و مردی مرد تر و صیانت باشد بهر مردی ظریف و معنی  
بماند و شریف و انقضای خصوصیت کند و آستانه شد ۱۶۸۸ تا  
باید بود و مردی باشد که روزی بعد و صیبت بهر  
او در مردی مردی بحال با حیا باشد و آه غایب باشد  
و کارها و بختین نسبت به وضعیت آدمی بی سر و مقدم باشد

بند کشته اند وی خدا شد از محمد و محمد امام  
بند بسیار بزرگ شده بزرگی و جاه و توانگری یافت  
بند که چک شده از مینه بیفتند بند که سر خرد  
عجوب بسیار سمع یا مرغی بند تغییر بر آن نوع از حیوانات  
کنند در وقت وضع تردد و طهران و مانند آن  
بند که مردم بشیر آوردند رویها و بهتران بند و غریب  
خویند بند از آن مرغی خورد منفعت اند اگر نیا که  
باشد با او خصمی کنند بر سر اند اند کا و او را می  
گیرد اگر بسیاری باشند اندیشه و غم باشند افزونی و در  
روی جوانان و زنان و لشکر یا نیز دلیل افزونی مال  
داری عمر بود دیگر اندیشه و تردد و خاطر بند که  
بعضی از بوی آری میروند نه چنانکه عینی و هر چند  
در بعضی بگذارد و اگر در بعضی و هر چند  
بند که بسیار است و بسیار است و بسیار است

دن از شهران اندسته و ریح بنده که موی او میتراشد امانت  
بگذارد و اگر مرود از فرض خلاصی یابد بدین بدست  
خوش میتراشد مرود او در هیزه شود ازین ذریعها ماند  
در زمانه احرام بنده کفایت کشاها را بود و لو تا کرم و موی  
از کرم را بر آید کشند تا با بود و حاکم را بر آید کشند تا تیغ  
و موی سقا و را بخی از آنچس تو من و دهی و از موی کشید و  
ماند بود صلاح حال او بود زنی موی خود را کشاد  
در شوهش غایب بود باز آید و آخر شوهش ندارد و  
پس موی مده کشد شوهش طلاق دید و اگر تو اشک  
و اگر مرود خان او بماند موی زنی او بماند

بیاورد اگر طره مرود از آن باشد وزن و اما این جهان  
در جای امانت دین باشد زیاد و در نقصان در آن زیاد و در  
نشان در کار امانت و اگر باقی در گردن بند که رشت بند  
در گردن او باشد که در وی و بیانی در او بروی گویا  
در رشت بند دلیل جان و تنه و نیکو و حال و صفت اندیش

باشند و اگر زشت و ناقص بلند بر خا از این بر روی غبار  
بلند دلیل کفر و فساد بود و بلند که از پیشانی جبرئیل بر ورت  
آمده است از روی بلند چشم در بر و نظرت نور در غم و غم  
برادر و مال و بلند که خشمی بر دست دارد مال نقد باید تا یکی  
چشم لیل در شنی بود و در دوز و دنیا بپاری فرزند محبوب و در  
و نا بنای و در خواب و این خلاصی بود از معنی و کسی که از مسموم  
بود اگر خود را با اینا باند آن سفر را ترک باید کرد و اگر در بلد  
نیاید بر فروش را یک چشم و یا در بلند در سفر باشد و اگر کند  
و اگر بقیع باشد در نگاه داشتن مال با احتیاط کند اگر کسی  
اندیشه کسی بران مطلع شود بلند سر و در چشم میکند و در  
کار دین گوشت و در چشم مردم غرور شود و دست سر به بلند  
مال باید و در چشم و شده اگر بیک بلند و مال و در و بلند  
باشد و اگر ناقص بلند بر قیاس قیاس بود اگر کسی بلند که از یاد  
بلند دلیل جاه و جلالت مال و غم و فرزند و نقصان و در  
قاصد و اگر کسی بری خوش مشهور است و فرزند دارد و فرزند  
شاید که ناخوش مشهور است و در چشم و در چشم و در چشم

[illegible]



مبادی که مبتدیه اوست باشد در دوستان و مشفقان و نیز  
که بدین منزلت نتوانند بود و غایب شدن دندان غایب شدن  
آنکس بود که بدو دستور احتیاط بدو در روح اما اگر کسی باشد که  
باستانی دندان از دهن خویش بیرون آورد و فرزند می باشد  
و یا برادر می و یا مالی و یا منفعتی و هر خلی که در دندانها بیند خطرات  
در آنها که بدینان باشد است و شکمی و دوشی و خلاف آن  
بند که حمل دندانهای او افتاد و دلیل باشد بر دردی که می بیند  
و تفاوت در آن اختلاف باشد میان خریات بند که دندان  
از رست دلیل بجای دیگر که تکی بود که بند که نقره است یا دندان  
مانند آن دلیل مضرت دندان مال بود و اگر از جوب و آبکینه و بود  
بود دلیل و قاعده که بند که گوش دندان شود و خوش بند که گوش  
از جدا شد و خوش بود و یا زب و طلاق دهد بند که گوش  
بالک میکند چیزی خوش نشود اگر خوشتر اگر بند نقصان دارد و بند  
بند که موجه خود گوش خوش میزد دلیل که گوش خوش خوش خوش گوش  
بهماء بند اظهار غم و خوش بود و طبع آن بهماء یک مهره فیلکشان بود  
و جمع کنند ریش و جواهر و دمت بود و بهر زباده که در آن بود باید از او که از زب

بقدر زیاده باشد و این معانی چنین الزام بگذارد و ام از نشه باشد نقصان  
از نقصان مال و جاه بود مگر آنکه نقصان تنفع نباشد چنانکه از وام  
اندیشه خارج شود بکنند و پیش اسراف باشند و در خرج و مال  
میشانی و اگر خوشتر را بازش بند اگر شوهر نه غایب بود  
مال از او اگر حاضر بود غایب شود و اگر بود بود شوهر کند  
و اگر استن سیر ایدان بر مهر قبیله شود و اگر کودک نام بالغ  
خویشین یا ریش بند پیش از بلوغ عبود اما بعد از بلوغ گردد خدا شود  
اگر چیزی بود که نه بود باشند همچون چنان و مانند آن شد  
خود را بخواهند و اگر چیزی نام معهود بود همچون کار و کسب  
میسرند شنیدی ریش خاج و حرمت و وقار باشند و سیاه  
سیاه و عرو و جمال و موی بسیار برین تو انکار از یاد حق مال باشد  
و در حد فدا و حق را هر از دست برادر و فرزندان و معتمد  
باشد و چه خواهد فزونی ساه و دست شریک و خویش نزدیک  
باشد و اگر تردی خواهی بپس دهند بپند دنیا باشند چه  
در جهان آمده است که رسول صلم در شب معراج رفتی را دیدی بر

برو و صاعده بر پهنه از جهات پائین برسد که این گویست خبر پائین نمود و در وقت برادران  
بازگشت باشند و زیاد از معافیت بود از نفع محبت و قطع آن دلیل معصیت است  
با دست از معصیت باز داشتن با سوزن به سوزن بر روی مال کردن اگر کنند  
که دست او بسته است بکار شود باید نفع شود و اگر خشک است شسته  
ببند یاران او را زده و گزیده و اگر میند که دست او بسیار زده کار آنکه کند اگر نبند  
صالح بود اگر میند باشند زده اند اگر میند که دست راست خصم کرده  
خبر کند و اگر میند دست را غصه بکند و طلب معصیت را کند و زدن آنکه  
و نقش بر دست مریوان احلت و در مخفی کامی نمود و دست در میان دست  
برادر و پادشاه متفق شدند و اگر انگشتان در آن افتاد و میند تکرار نمود  
از دست از پادشاه و موافقت دوستان در دفع آن بلا انگشتان و دست  
راست هیچ کار نیز باشد ایهام نماز باید و سیاه به نمازین و غیر این است  
و کم شدن خاوم نیز باشد و اهل علم را دلیل عزت و بکار و نفع است  
و در هر دو طرف و قزاق باشد ناخن اگر میند زده بید قوت باشد و گزارد  
قوت و بکن نه با زار و بر حصان بخت و قوت و ظفر باید و افتاد و بکن  
سکار خود را چید و بید در دست قضا کرده باشد و اگر چنان

شکسته بنده طلب مقصود غفلتی پیدا آید و اگر فراموش باشد  
دلیل بر آنمندی بود و اگر نه بود دلیل بر آنکه اهل احوال است  
و می آید الله ان یضلیه یجعل صدقه حقیقه امرها را و در آن باشد  
و در آن مال و فرزند و قبیله نمی مند شتم از معاصی جدا  
ماند و گریستای دلیل بر این بود دنیا چنانچه در دنیا خداوند  
بدون و متاع دانه بود که فرزند باشد از دستکاری  
معمود و کلیه برادران باشد بر زمین باشد تدبیر کند  
بود که لوح که استظهار بدو باشد و چیزی که اعتماد  
باین دارد شرف مرد بود افزونی که در آن باشد افزونی  
در شرف و وسعت او بود نقصان بخلاف آن و گویند که ذکر  
از این است که در آن از بیاض شود و اگر در خورید او بدید بنده فرزند  
را و مانند سد یا العمل مغرور شود اگر نه بنده که او را ذکر است  
اگر آیتان باشد پس زاید و آن سر مایه ای باشد و اگر آیتان باشد  
عمر از آن بود و در آن باشد باز یانی توت و اگر نه

خردن و دین بپندار و از مردان نجس و سحر فوج باشد از عجم  
 اگر مردی بجای خود فوج بند از عجم و عجمان فوج یابد و مال  
 جز آنند که بند مال خلا لوف بسیار مال حرام را از خرقه خازن  
 باشد قوی بند ز پادشاهی قوی باشد در طلب معیشت و اگر  
 ضعیف بند ضعیف بود در آن ستم و معیشت بود هر چند او را  
 قوی قوی بود در آن قوی و اسباب معیشت ساختن و رضع و خل بر  
 خندان آن فرزند مقام بود را که کعبه خود را تصادف باشند  
 بند در هیچ وجهی اندک قدر نیست و مال و معیشت را باشد و هر که  
 گشتان و دختران و کچران و غلامان باشند بر قدر و کسب  
 دست و پا و اندیشه و بر ساق و پهن عروق و اعصاب فراهم  
 آرند و کان کارهای مردم باشند و تالیف کنند و در مصالح  
 استراحتی مال حرام مانند که لغت و معیشت بر آن باشند  
 مال حرام مانند و اگر بنا که در خرقه میغلطند در میان عفت اند  
 و اگر بر جای خود خرقه بندوند اند که از کسب و روی و دروغی  
 بپندارند اگر بند که خون کسی میخورد و مال را غیب کند مال خود را

حیض اگر زنی خوشتر را حاضرین بیند و زنی نباشد نشانی کند  
 و اگر بیند که غسل کرده از کثافت پریشانی آید و اگر نبیند هیچ نداند  
 باشد از حیض و خود را حاضرین بیند فرزند باشد و اگر مردی بود  
 حاضرین بیند با آنکه هر جماعت کند و بیاعتنا باشد شود بجز آن حاج  
 کردی از غم جدا شدن و اگر کسی در جماعت غایب کند بر او چشم بود  
 و نیز آید و اگر کسی نبیند در برابر دم بول و غایب میکند شعری از غم  
 خدا کند بعد از جمعه حیوانات مال بود و استیلا حرام بود و اگر  
 بیند که بول میکند اگر در سجده و غمی باشد فرج یابد و اگر او را در  
 آنکه آید و اگر خوشتر را حاضرین بیند و فرزند چشم کند و اگر بیند  
 که در جماعت بول میکند بگری آید یا زنا کند و اگر زنی خود را  
 حاضرین بیند غلبه شوهرت باشد شخصی از من سزاوارتر بود سیدت  
 که بحراب آید هر که از زنی از خاندان من در پیش نشسته بود من  
 و این سزاوارتر میدادم هرگاه که جام بستانم بی بیها دی و بر  
 هراستی تا بول کند این بزرگوار است این زنی است در ستر  
 صلاح و عجز و میل دارد و او را نذر ده قصص که در میان من  
 مردان حکم حکم بحراب دید که در بحراب بول کرد از سستی

پرسید گفت فرزندان تو خلفا شوند و برارده شیر با سان را می  
گو سفندان بودند و خوابیده بودند و بجاری بول برخواست  
که جهان پوشانیده شدند نزد بایک رفت و پرسید بایا گفت بول  
که اگر توان رفتی آمد نسبت بمن جو تا بهیر کم قبوله خود گفت  
توان رفتی آید که بارشاه همه جهان از شیر بایک دردمند آمد  
همه جهان بگرفت اگر کسی بخواب مید که از جای بول خونی آید  
میرند در شکم مادر هلاک شود و اگر مید که مقصد مادر از وی  
جدا شد از غم و اندیشه بیرون آید و اگر مقصد باشد سختی بریزد  
و اندیشه کاری کند که از آن بخل باشد اگر آن مادر از وی نبود باشد  
اندیشه بود هر که مید گفت میکند از کتاف و بخت و یار  
کار کرده شیمان شود هر چه فی واید تعبیرش تاویل آن خیل بود  
جوه مال قدرت باشد اگر مید که خود برادر اندازد انگش را با  
مید که از لحاظ میزد مال بسیار دست اید و ضایع کند اگر  
مید که کیش پاک میکند اخراجش شود خون می آید مال  
حرام یابد و اگر مید از کتاف باز آید بحقیقت و استقامت  
کاری باشد که در آن شک بود شکایت خود شکایت باکم

شادی بود <sup>مورد</sup> غم و اگر آنکه سود کار نیکو کند و اگر  
 نام بود برخلاف این عهد اگر بوی ناهوش دارد سخن خوانش  
 بخورد و اگر بپند که از عهد او برق میزد و حاجتی ندارد زود  
 برآید <sup>در بعضی فوات که اضافی کند در انتضای</sup>  
 و در غیر آن و لغراض و حواله بود طاری شود نه کردید  
 و گناه بیرون آمدن بود و سنت نگاه داشتن موانع  
 فصل در حاجت مهم یعنی بداشدن باشد و از اندیشه  
 غم بیرون آمدن و ساختن مهم باشد نزدیک آمدن  
 رخ از غم و اگر بپند که جنب است در طلب حاجت بدشواری  
 حاصل شود سفر کند و اگر بپند که روز او بطول می کشد سختی  
 نماز آن که در خاطر شود اگر به بهانه نکند کی از خوشن او بیرون  
 و اگر کسی بالای دراز بیدار مقدار آبی قبل نزدیک آمده باشد  
 و اگر بپند که بود یا بی قیاس و فائز باشد اگر خوراک نام بپند  
 و اگر حاجت بود اگر کسی را دیر اند بیدار آنس را مال نشود اما  
 بنا واجب نفقه کند و بپند که مهتر قوی کفو اگر از

فصل چهارم در فقر  
 و فقر  
 ۱۵



شراب بنده مجربین باشند و اگر بی شراب است بنده دلیل بر  
 سستی باشد کوله تعالی و تری الناس سکاری و مام سکاری  
 و لکن الله شندید اگر چه در خراب بنده در کار عبادت خللی  
 افتد و اگر خرم سفر هم دارد باطل کند حوس باشند و ما  
 مردمان بدی کمال در کار دین جمع مال باشند  
 و سیری از آب صلاح کارها شادی بود عم اما بر چه  
 آشفته باشد دلیل بشارت معجم را سفر باشند و سایر از جمله  
 از سفر باز آمدن و محبوبی و اخلاصی و زن خواستن بفرزند  
 کسی را کنند باشند و کسی اند دارد طلاق و این  
 همین است و اینی باشند از آنچه توید و بیماری دلیل بر  
 در خواب مردم متدین باشند با شدت با شدت  
 هم است در کردن یا در کنار که منقوده دلیل بر باشد  
 اگر باری در کنار گرفته باشند با شدت و اگر در محبوبی  
 در کنار ای گیرد مقصودی که دارد بفراید و دادن و دست  
 گرفتن این بود اما اگر هست دشمنی گیرد و این بر سر دهد

مخفی از میان برخیزد <sup>و</sup> گفتن دشنام دادن و میروند و  
 تن دلیل باشند بر شوخی حال آنکه کسی که مقهور و مظلوم نماید اما  
 زخم از زخم جوئی و بخت چون شایر و بلند و مار و کژدم دلیل  
 از آمدن دشمن میروند - با بختن مباحثات کردن باشند در  
 ره باطل این بختن دلیل یافتن مراد خود مرغی کوی زوت  
 آب ماه و جلال بود یاری باشد با آن فتنه و خطر و مجادله  
 از آفتان سخن بهتان بود بر انداختن سخن گفتن و کش  
 دشمن از آن مقصود دهند و اگر بپند آید بر شوخی بلند <sup>لعل</sup>  
 بر شوخی عمر باشند کردن اگر بپند که مردم منظر با آید بخت  
 بلند میگوید در آن مندر خط اند اگر بپند با آید شاه جهان فرخی  
 معیت یا مردمانی من مجرمول بیماری و جنگ و رعت احوال  
 دلیل فتنه و اضطراب بود جنگ در شهر و ده دلیل طاعون  
 میباشند <sup>و</sup> گزند و از غم باشند آمدن یاران  
 بود و قدرت خواستن اگر کسی بر دشمن یا تان  
 بود اما اگر بختن چاقوس دلیل بود بر شوخی

نامه

تو حق روی بندها و راختی آید و رسیدن خبرها خوش  
 بود و رسیدن میراث و کسب کردن مال حرام ناممکن نیست  
 مشهور بود نامه باز کردن خبر اشکارا و اگر بعد باشد خبر  
 رسیدن نامه که بر تو افتد خواند دلیل عزالت بود را که نامه خواند  
 و معنی آن نداند در کاری افتد که عنورت و عبادت محتاج  
 شود کتاب را بین همین تعبیر بود خریدن شادی بود  
 نمر و خنثی نم یا اگر اهی بدو رخ هدیه هر چه در بیداری  
 بیندید بود در خواب نیز بچنان باشد اگر کسی بیند که در  
 میفر و شنید اگر در پیش بود منفعت یابد و اگر تو آنکه بود  
 در پنج اند بیمار اینک بود آنچه در خواب بیند که میجو و خد  
 تعبیرش آنکه میجو و خد کردن خوار داشتن کارش بود و مگر  
 سخن معنی آن گوید که تعبیرش آن باشد که معنی آن از جهت  
 بود که مصیبت و اندوه بود و آنکه مار و زهره و  
 بود که تعبیرش سخنهای باطل بود و جماعت کردن اگر  
 بیداری از مشورت ظاهر شود خواب باطل بود و اگر در

محل صحبت کرد از شکوت در ظاهر بدید نباید  
و باین هر روز گذری آن زن معروفه را از خود دانند  
مستیان زن از منفعت یابد اگر بپند آید خلایق  
آنکر یابد یا اگر بداند که باز خویشش مجامعت نمیکند  
و گوید یا خواهر صحبت میدارد اگر قطع رحم کرده باشد  
میپندند و اگر مسافر بود و زن رسد و اگر بیمار بود  
ندارست که و باشد که زن را فرود آید و یا فرزند  
میرد و اگر بداند باز مدتی صحبت میکند کاری که  
باشد طلب کن و اگر زن را بفرخواستن بداند و لیکن  
بوده اند که اگر محمول مجامعت میباشد اگر جماع کرده اند  
باشد باید از منفعت یابد و اگر ناسد بود مقصودش که از  
یا از همسر یا از همسران طلب یابد اگر میسر نشود  
و زن از صحبت کند بجای آنکه استحقاق نداشته باشد  
که اگر محمول باشد بر دشمنی خلف یابد و اگر

او غالب شد اگر چهار بود یک بود و اگر در و نش بود تو اگر  
کوه و اگر جوان بود بخلاف این باشند و اگر باشند  
تخلیست است بقدر جمال آن زن دولت تو می یابید و اگر  
بند که بکارت زن بسته مقصد رسد و آن زن بیازد  
نجمت کند و سر و احوال او را قفس شود و اگر بداند که او  
بند کند اگر هم سفر دار و از آن باز ماند اگر بداند که  
در کارش عیب است قدم شود یا زنی که در کارش  
نیك باشد و اگر بخیر و بد کردن بند زن بد معیشت گذر اندازد  
اگر بند کند دست او با گردن بسته باشد از معاصی باز ماند  
مالی دار حق آن عیب گذارد چه بهتر بر تن مالی باشد که حاصل  
و جز خون بود و هر عضوی که باشد کسی که آن عضو  
منفعت یابد اگر بند که خود را میبکشد از معاصی باز ماند  
بند که او کشند دلیل عمر دراز بود و اگر کسی را  
بشرک کند و مقتول از او منفعت یابد و اگر بداند که  
خود زن زند و سر او چپا کرد بداند که چهار باشند یا

[illegible]

خبر کند عیان باشد بسبب آنکه مرده در وعظ نکرید اما باشند  
در حال دوزخ اند و سال و اگر بید که با هر صحت  
کند اما حتی که از آن طبع برید باشد باید و اگر زهرمان او در  
آفتاب او را نیکو باید داشت و اگر بید کم باشد در صحت  
سکند از اعتقاد او منفعت یابد و اگر خشتن کنند که امر  
جامد خفته است دریل درازی عمر یابد و اگر در خفته  
برهنه بند دلیل راحت و راحت مرده است در آخرت و اگر بید  
که کور میکند سرای تو جانکند و اگر بید که مرده میشود فاسق  
بود است او تو بیکند و اگر بید که در راه بید که هر وقت  
تازه کرداند و اگر بید که کسی را زنده در کور میکنند آنرا در آن  
دارد و اگر بید که خشتن نشین را از حالتی در او برون از غایب  
شود و اگر بید که او را میکنند از مردمان شایسته و مجرد یابد  
و اگر بید که کسی را مرده بر جان نهاده می بیند منزلت و  
حرف یابد و اگر مرده و بید را زنده می بیند از هر کس  
فرح یابد و اگر ثبات چیزی باور دهند منفعتی بداند  
و خوان نشین که بر طعام مرده باشد دلیل درازی عمر یابد  
بند که در کلوئی او کرد دلیل بیماری و مرگ او







و در این دنیا که درین دنیا که درین دنیا که  
 درین دنیا که درین دنیا که درین دنیا که  
 درین دنیا که درین دنیا که درین دنیا که  
 درین دنیا که درین دنیا که درین دنیا که

۱۷  
 می، جماعتی کرد و به هم نیز  
 مثل سلطان بفرستاد و به هم نیز  
 را افریانی کرد بنده آزاد کند یا بگری  
 اگر فریاد منقعت یابند از مردان  
 که مردان را در پاشند از زندان  
 بادشاهی می بود اگر کسی خود را در پاش  
 و در پاش و در پاش و در پاش و در پاش

بازین با بالان برشته کبر خرد بازی کند و گوشت  
 است از زنی باشد و شتر است و پس و ریح و اگر بند است  
 از راکمی برشته بود باز او آنکس خیانتی کند و بخت به  
 اگر خری با بار و بخت خود منفعت بند و شتر او بر خرداری  
 بود و اگر بند که چیزی را بکشد و اندیشه خود گوشت دارد  
 اسب را منفعت خود بیاورد و اگر بند که از اسب بخر  
 یا بدهی ضرر آمد مقصود رسد و اگر اسب یا خرد و  
 گوشت مال دهن کند یا یکی بسیار که باز نباید اگر خود  
 بند که استری شد از سفر منفعت یابد و اگر شود از  
 سلطان فایده بند و اگر شود از دزد و از بد و اگر  
 چیزی در بخت کرد دلیل قوت و مساعدت بخت بود است  
 خرد و او ببندید و شترها اگر بند گوشت چیزی صید کرد  
 منفعت یابد شتر خود را بوشتر شده بند دلیل جان دهد  
 اگر بند که او را شتران بسیارست دلیل قوت است و اگر بند  
 که از شتران میبرد از زنی یا ضایعی مال یابد و از

تا اگر مرد بفرمان نرسد یا اگر نباشد اگر نبیند که در عقب او  
 در از بلا احتیاط باید کرد محمود در ده سال با محاسن آید  
 بخامداری یا از دشمنی رنج بیند عمل سلطان و سال باشد  
 کس باید بداند باید از خبرهای و خبرهای و در این سال  
 فعت بیند تغییر فراخی و شکی سال قدر خبرهای و لاغری که  
 و اگر نبیند که از زنده و شرح بار بر نهادنی خداوند  
 بر منور یا در دهه میروند در آن موضع بیماری از آن سوز  
 سفند عنایت بود یا از آن بفرمان اگر مادی باشد اگر نبیند که  
 ۱۷۷ به ظاهر دارد و فرمان وی و جاسعی که و بهایم شین  
 چنین حکم دارد که پیش سلطان بود جمله بهایم مال باشد  
 اگر کسی بیند که سراقه بان کرد بنده آزاد کند یا بگریز  
 خلاص کند اگر نباشد منفعت یا نباشد از مردان  
 را که موداد باشد از آن که کینک بود از آن  
 به که الفت نکند بادشاهی عی بود اگر کسی خود را در پشت  
 بزمیند خند و لشوه اگر بر در بیند طلاق بعد و بر آن

بادشاهی بود و مرد قوی اگر شیر را سخن خورده بود بدشت  
 طغریابد که شیت خورد یافتن مقصود باشد و مال از پاشاه بود  
 و استخوان و مرغی عجیبان همین تغییر دارد اندازه قوت بمش  
 بهر باشد مرد عالم خوار بود شیر او بصفت بود کسی که  
 بهر خورد گوشت او بصفت باشد و شتر ضعیف باشد و مالک او بخیر  
 فرمانه که شیر را میزد که فرمان بر دار او شد دوخته باشد  
 باشد اگر میزد که گوشت که به چنه سر از او میزد و آنچه از دست در دهن باشد  
 باز باید اگر میزد که کرم او را میزد و میزد و میزد و کرم و کرم  
 زیاده اگر که به ایله بود و سوختن زن به سرت بود اگر میزد  
 که موش طعام او یا چیز که با او تعلق دارد و کرم و کرم و کرم  
 و شیر بود گوشت او خوردن اندک و بیماری بود زنی رشت بود  
 اگر میزد که گوشت کتار میخورد زنی او را چاره وی کند و اگر شیر او خورد  
 زن با او جانت کند اگر کتار تر باشد و شیر میخورد بود که با او جانت عالم  
 بود مرد دیر و کز اب جسم بزر باشد اگر گوشت با شیر میخورد در یک باشد  
 خوش مکار و فریاده بود اگر میزد که بار و بار بازی میزد

تفان که دوست دارد بیاید موری عالم باشد اگر او را  
بهرزویه بدید عالمی باشد ضایع اگر در موضع عالی بند علم عزیز  
باشد از دشمن بود نهان آنچه سفید بود ضعیف باشد و سیاه  
و بی تر بود هر چه در روز یافت شوکت بند و یاد فی قوت  
دشمن بود اگر بند که گوشت مال دشمن باید و اگر از روی  
سخن خورش شود متعنی با و رسد و اگر او را نقاد خورش  
بند باد شاهی با کجی باید سفید و مطیع خورشین بند کج  
باشد و اگر ماوان بیمار نقاد خورشین بند لشکر کز بود  
اگر او را رسد و بر آید از دشمن ایمن شود هر چه از خانه  
رسد و بر آید دلیل است و خورشین این فراغت بود و اگر  
ماری از خانه فرود آید از باد شایع رخ می بود رسد ماری که  
در خانه خورشین بند زنی باشد دشمن دشمن ضعیف بود  
صد او خورشین بان باشد که گزیدن در خواب غیبت باشد  
اگر کز دمی در خانه خورشین بند سخن چین باشد و در  
مردم سفل باشد اگر بند که موری بسیار از ساری

او بیرون می آید اهل آن سرای کمتر شوند و مال  
بیش باشد بقرینه حال بند و تشکر باشد آئین بود  
بسیار منفعت باشد و کثرت ایشان مال باشد بعیوب از  
مکس خفیه تر باشد که فرشتان را بزرگ داند  
و مردم حقیر و ضعیف باشند و مردم سنگ دل باشند  
مردم حییس باشد که خرد را در تهلک اندازد  
بادشاهی قاهر بود همچنین اگر آموخته باشند اما  
اگر ازین مرغان نیا موخته باشند دلیل فرزند بود و اگر بند  
که باین صید میکند عمال سلطان او را متقاعد شد و اگر  
یا بر ایشان بیاید مال سلطان بود اگر ایشان کوفتی بند  
با نزاره از بادشاه رنج بدورسد و اگر ازین مرغانی یک  
کلی او را بردارد و در هوا بر دیرین خلق معروف و مذکور  
گردد و دیگر شکار کنند که آن با نزاره لا قوت و ضعیف  
انسان همین تعبیر دارد که از مردمان فاسق باشند و دروغ بگویند  
و اگر دانی بند که بکلی شکار میکند غنیمت یابد و چون کشته

چندین باشد و خلیفه باشد و زهاد و عباد و  
 پادشاهی و عمو با مال و زلف با جمال ناز باشد و کاه سرد سکن  
 غریب باشد اگر کلکی باشد چیزی از دست او بر آید و باشد  
 که با کسی شریکی کند از آن منفعت یابد و سردی حاصل بود  
 و مرد عذر را باشد و عفو و مردی بدعهد و محاط بود  
 و حکم هیأت که کسی بیند که بخواند عفو حق را بیکر داری  
 طبع کند که بدان برسد و مردی غم باشد با صدم خرد  
 و خادم رنج و دشمنی دارد و برده باشد اگر شد که با کاه  
 کلاه کثیر بکر بکارت بیاید که بکثیر باشد و حلقه  
 کوفته آن باشد و اگر بیند که کبوتر بیارست بجانب آوی  
 باید منفعت بسیار یابد اگر گوشت کبوتر بخورد از زبان  
 صیب باشد که اندک شکر و ناموائی بود و اگر بیند که کبوتر  
 از دست حاجت بیاید و شکر و ناز و نامعش بود  
 و عیال باشد و دلیل بیماری دراض باشد و در دوا  
 و کسب بود و مردی باشد که خود را با عمل علما مانند کند



آنچه بودی بفرمان او باشد و بفرمان او باشد و بفرمان او باشد  
فرزند بود بیار از بچگان او مال و مهری یافتن بخواست  
او چنین و فخر کرد که از آن باشد و از آن باشد و از آن باشد  
مال و ملک باشند هر چه از ایشان بزرگتر بود درین معنی  
زیادت باشد و اگر مرغ آب بکشد مال یا ملکی باشد از آن باشد  
خورد باشد اندیشه بود اما اگر است و بر او بود حال مال بود  
او از ایشان خبرهای خوش اما باز که بطعنه مرگ باشد و غلام  
که حضرت امیر المؤمنین علی حرم الله وجهه را چون وقت غفلت  
آمد بود از قافله بیک آمد و بود در منزلت علی چند در  
آمدند میخروشیدند حضرت فرمود که صوامع طبعوا و  
خارج مرغ که باشد زن بود کانهن بعض مکتوب ما چون یکی  
باشد یا در زن بود و اگر بید بود و بزرگ مال بود ما هر فرد  
اندیشه باشد و آنچه از او باشد مال بود و از آن باشد  
و از گوشت او خوردن بیدید و باشد اگر کسی از مرغی بجا  
دیگر با حمای سخن بشنود بشنود از صاحب مبراقت و صیت عظیم

بدودن بارگاه های غریب بداید و در آن سهری  
آسمان و ستارگان میخ بادشاهی مهران با عالمی یا حکمی بود  
یعنی با میخ اینچنین با یکی از قیاس بود و میخ بارعد بادشاهی  
اهست بود آخرین که از میخ بار بیافت یا بخورد یا ضرر کند  
چونکه ببار یا بدو مالی را بدی و بباری حکمت کرد کند و اگر ببار میخ  
ملکی هوا یا بعضی از آن فرود آید و رحمتی باشد یا آید به ملک  
یا بباری یا بباری و صاحبان باشد خلاف آن بود و هر  
نام بود رحمت از وی باشد اگر در محله یا در سرای یا در حمامی  
باشد بود اگر از باران عام بیفتد که با و آنها میوز و غنای آنها  
از باران را ببار شود و اگر نادی رود که در موضع مخصوص باشد  
از بار که بخارجینده شود و اگر خالی و در بار باشد که بار رحمت  
شود و چنانکه بهنگام بار و فراخی سال بود نعمت بود و اگر خلایق  
بین بود عقوبت و لشکرین باشند و اگر ببار که میوز و غنای آنها  
یا در ملک یا در لیل رخ باشند اما اگر ببار که بخواب میوز و دلیل باشد  
بود و این مراد از کتن میوز و جریع و دلالت از رحمت

فصل ششم در باران

۲۲

وعدان او تابعان باشند و اگر برحق باشند لغوان زود  
تر بدید آید و اگر بهای سحر یا برق باشد با باران شغایا بدید  
بند که در دارد و اشی کذاره سنگها که محبوس بند خلاص  
باید برق مسافر را ترس باشند و مقیم راجع اقول تعالی هالک  
یومکم البرق خرم و طعنا و تسلل بل و فقه باشند و شمر  
باشند و غم آنکه بند که از آن سبیل بدید از دشمن و غمهای  
یابد و بعد آبهای تیر و جبین باشند و آب صافی که چون غلب  
بند و سببها که هر حکم دارد از چون با برق بند دلیل  
و غم باشند خصوصاً بان تاریک و اگر وی بود و اگر نیاها  
خراب کند یا در خنان بر کند دلیل معصیت بود و در ادب است  
یا الله و احصیه بود معوذ بالله من الهفات طهارا اما اگر یار  
بی فرج و تاریکی غلبه باشند دلیل فتنة و نیکوئی عیش و مدینه  
سیم دلیل شادی و راحت و فرج از غمها بود و بوشند  
شدن کارهای دین و دنیا باشند و محضر هوا دلیل افت  
بود و یا اگر آتش بود و آوا فتنه بود در دین چنانکه تاریک  
بر خلا و آیت و اگر باره براید علی بر و کثاده شود و یا باشد

که نیز مصیق افتد که بر این قواب باید اگر نوبت باشد و از  
 تار و پودر بانه زیادتی باشد خنک و خصوصاً تلخ و این چنین  
 باشد طالعوت و بر شام و آلبه نیز باشد و اگر هفتاد که از آن  
 در میان و نهم باشد و اگر هفتاد که از آسمان بر زمین می آید  
 از آن بیشتر باشد و اگر در و راندک بند ترس و تهدید  
 باشد از جانب پادشاه اگر بیدار از برای روشنایی آتش  
 می آید و قصد کاری کند و بقوت پادشاهی با عالمی بران  
 واقف گردد و اگر می آید و پادشاه کرم می شود کاری بسیار  
 که بر او آید و وقتی برهد و اگر آتش افروزد یا چیزی بفرستد  
 باید و اگر جامه سوخته شود یا اندازه آن بعضی مصیق  
 برسد و اگر آن سوختن باشد از جهت حاجت پادشاه  
 مضرت رسد یا از جنگ و اگر آتش بر دارد مالی حرام بود  
 کار پادشاه و اگر او را در جامه بند بچین و اگر بی فروید  
 سد در زبان خلق افتد و اگر آتش بخورد مال بپیم باشد  
 فراخی سال بود و فرج از غم صلوات بر آنکه را در روز

فرو میرود دلیل باشد بر آن که کار او در شر و خیر به بیان  
 رسد و هر دو پادشاه هر دوی پادشاه و مطرب  
 باشد و سبب سالار و امیر حرب باشد و شرخ خاوند  
 پادشاه بود صاحب عذاب بود و در آن  
 سفلی دنیا باز من دلیل است بود اگر بیند که نزد من بیایند  
 باید که بداند که کار دنیا سازد یا علی کار دین سازد و در  
 زمین افتی باشد از جانب پادشاه اگر بیند که چه میسر است  
 بعد از من فرو رفت سفری کند از جانب پادشاه و اگر  
 کند من میکند و حال او بخیر و دیگر وصیلت ما حاصل شود  
 و اگر بیند که زمین را حمله دوی بود دلیل قنارت بشنود بود  
 و اگر بعضی بود دلیل عصیت و اگر کسی که تواند خلاف  
 این باشد و اگر بیند که او را بدین جهان میکند دلیل را  
 او بود یا غائب شدن از وطن یا سفر دور و اگر بیند که زمین  
 میکند و آب بیرون می آید معیشت جلال بودی کشور خود  
 یا علی مفید اگر خوشن را در صحرای فراح و بجهل باشد سفری

من  
 در آن  
 در آن

سازند و اگر در محالی معروف بپند سفر نزدیک بود  
 روزی باینجا ازینجا اگر اندک باشد مال بود بخور  
 و اگر بسیار بپند فحول خاطر بود که بادشاه بوزار  
 بت و ایام و اگر خفتن را بر سر زهی بپند بادشاه بوزار  
 می شود اگر خفتن بدان بار بپند بود خفتن او بپند و اگر بپند  
 می شود آن خفت بپند بود که بدان و سر بخفتن هر بپند  
 بپند و آمدن از بپندی نزد کعبه و اگر بپند که  
 بپند از میان آن ولایت رافت رسد و بر اهل آن ولایت ظلم  
 می کند و اگر بپند که کعبه بپند و باز مستقیم شوی و پس آن ولایت  
 را رنج رسد اما عاقبتش بخوبی باشد دین و مسکن  
 مرتبتی و روشنایی که در آن بپند در کار دین و دیانت باشند  
 و نازکی و برخلاف این و اگر بپند که در راه می رود و بپند  
 بپند سفر و یا این بود و یا بادشاهی بپند و بپند که از دریا  
 آب خورد یا آب بر دارد از بادشاه مال و شفقت یا بد  
 و اگر بپند که جله ابواب دریا بخورد بادشاهی باید و اگر

هر چند را در گشتی بندد و بر کار بادشاهی حرمش کند و یا از آن  
عجایب یابد و اگر بنده بندد و لیلی همای فرزند آن بود که بندد  
از آن گشتی بیرون میاید آنکس را دلایلی است که باشد و از هر چه که  
بویاب در بامبر و در بادشاهی بزرگ مستولی کرد و از بند  
از کسی بکناره دریا آمد و بفریاد و بغیبت و سدا از اوقات  
بیرون آید و اگر بندد در دریا غرق شود و در حساب و کتاب  
مال بادشاه بماند و زحمت بندد و موج و بخت و شفت باشد  
صافی جوی خوش بختین باشد و هر در آن و ناخوش بود  
این جور اگر بزرگ بود بخوبی و بد و بخوبی و اگر بد  
دهند و او اگر بندد که بر آن گذر بود و اگر بندد که بر آن گذر  
کرد از آفت و خیر و بیرون آمد و اگر از آن بخورد از مال  
او بد و یا بد و جوی خرد بر سرش یا بر سر عالم نیز بود  
بزرگ بود و جوی خرد و عالم باشد زن بید و خیر و نفع  
نیز باشد آنرا اندیشه بود و خیر و بد و خیر  
باشد اگر بد و عقیف بندد اما اگر فاجعه بندد که در چرخ

سرای او خستیدند یا آید مصیبتی باشد که از آن بگوید نذر است  
 زلف باشد و مرد عام و مال و مال جلالت و اگر بگذرد از بوف  
 باقیست بود آب و عذرا بخین اما جایگاه اما شد بدست جمع بود  
 شهرستان و قلعه ایل و نثار این بود و این را از این است  
 بود و باشد و کسی باشد که جمعی در بنای او باشند  
 ما باشد اگر بفرمان و بگری باشد ترا که شود فرج باید و تمام  
 و باخوش باشد از این بود و ناسی را زندان بود و شکی نداشت  
 نذنی هر چه و تقای حاجت بود و کوشاک و از دور دیدت  
 ملک بود و از بدو در کوشاک بود و سلطان بفرمان بود  
 بود و از قدر باشد و جانی خطیر است بود  
 نذرین و این بود و مرصطوری بود و طاعت و خجالت  
 در هر ای و مان باشد و صفها در واقعها مر و انرا  
 خانه مجهول منفرد بود و در خانه از کل و خشت دیدت  
 به از آن انج و آخر و اگر کسی خوشتر و در خانه بیند کرد  
 باشد از معاصی تو به کد و اگر خانه از آن بود در آتش بود  
 و اگر خانه مرا این بود دلیل در این عمر باشد یا سر از زبوه



در وقتیکه بیکر نیز باشد از جهت زخم نا و از سرای بود شفقت  
 اندک در دنیا باشد بل مورد بزرگ بود وسیله او بمقصود  
 و بدست زخم باشد و هر سرای خشت محله مورد منافق بود  
 خشت خام و هر خشت هزار در هر باشد سرای نیز بود مرد مکار  
 بود و اگر بلند در خانه نقش میکند در خانه گفتگو و خصوص  
 بود و فردی بلند قدم باشد اگر بلند کبر و افتد از مرد  
 بزرگی تر می رسد یا غایبی که عزت سرای بود باز آید با  
 نعت حاصل آید و بجهان هم سرای باشد و با او خبر بود جز  
 روز و زمان و صدقه و اگر بلند که بر سر می رود در کار و دست  
 درجه بزرگ باید و کار سرودی سرای درست اگر خود  
 برو نشسته بلند غرق و بقی عظیم باید زن باشد مستوح  
 و خرمین چنین غنا و زن بی باشد در سرای که خداوند  
 و هر سرای بود درهای خانه زن باشد و بیکر هر یک بگری  
 کناده و روزی فراخ بود درهای خانه زن باشد در آن بکوه  
 در آن بکرها کناده و روزی فراخ بود در بشته شدن نصبت

و اگر بپند که در ستری می رود و جسم غالب شود و توفیق تعالی  
 و دخول الباب ناز و دخول و فائز که تعالیون حلقه درها چه و  
 و توفیق اگر کسی در سترها خود را ببیند و نشانی از او آید  
 زین بود که بپند ان اگر خود را دخل و خرج مرای بدست او  
 شد و در سترها بپند که مصالح منهد و بدو تعلیه  
 و بپند که در سترها آن عها بهمان نیست بود و اگر بپند که  
 که مایه با عیش غسل میکند از غم و اندیشه بیرون آید اگر  
 یا این آب غسل نکند از جهت زان رخ کشد به خود  
 یا آب و عاری عیش خوردن و بدان غسل کردن و اصل  
 تنه و عیش عیش بود و اگر بپند که که مایه بپند که حاجت  
 دارد برای قون مرد و بپند که بپند که بپند که بپند که بپند که  
 شد بسیار مال و نیکو حایت و با جمال آسای مری بپند که  
 بپند که مردان بدست و زبان او بود و سفر نیز بپند که  
 ای آب و توفیق بپند که بپند که بپند که بپند که بپند که  
 ساراجی آب میگرداند اجل او نزد بپند که بپند که بپند که  
 بپند که در حبه و مغزیت حلال بود هر که که بپند که بپند که

27

فصل

در خیر و راحت آیند باد بر هیچ و شدت تمام و این بفرموده  
 دانست و اگر خوشتر را در کعبه بگذرانند آنات این خوش  
 لقوله تعالی ومن دخل کان امنا واکرمینا که بکعبه میروند  
 اگر از غل و غن و ولایت با سر غل رود و اگر با آن کانست سوگند  
 و اگر سلطان مسافر است سلامت بخانه رسد و هر ابدینه که  
 باشد راحت باید و دیگر مساجد تابع کعبه بود و اگر بپند  
 که در مسجد جامع غار میکند سفری کند که سفر مالک است  
 باید و اگر بپند قصه میکند اگر از اهل خطبه است و اگر از اهل  
 خاندان او کسی خطیب بود باشد که ولایت و توبه بپایند و حق  
 مطیع و منتقاد او شوند و اگر هیچ یک نباشد و حج ابرار نیست هم نامر  
 او باز کرده و یاد بر می آیند و اگر بپند که غلام میکند و بدوی  
 بقبله نثار و حج کند لقوله تعالی و حین ما حکم قولا و جرم  
 بنظر حق اگر بدوی نکعبه دارد حاجات او بطریق فرات  
 بر آید و تمام بار نیس تو را باشد که به شغل و دلالت  
 باشد که عاقبت از خیر و سلامت باشد نماز هم با باشد که  
 خلق را خیر و صلاح دعوت کند و خلقی که در آن باشد خلقی باشد

درین سر زمین سر اگر خورده بوی بر بند آید و ای  
 بنده خاندان کاری کند که مشت شوق و در خانه آید  
 بند که اگر این بند در جهت باد شاه مال آید اگر خورده  
 بند بدان قبل باد شاه در کار باطل افتد و اگر بند که باور  
 بند بتری باطل افتد که در خفتن را در کشت یا کلبه  
 بند در کارهای باطل افتد تا فرزند باشد تا دیار و خراب  
 بند در کارهای نیک باشد یا عاری دفع بفرستد  
 بند در کارهای باطل باشد اگر بند که می رود و در  
 بند که در کارهای فوت شده باشد و در پیشانی و  
 بند در جهت داشتن با قوی که در ایشان منفعتی باشد  
 بند در کارهای بد در کارهای نیک که دیگران عورت  
 بند در کارهای حرام و ناجی ملک نیک باشد و این ضعیف  
 بند در کارهای نیک و معایب شود خراب و بدم که از این  
 بند در کارهای نیک و دستم گرفتند و در پیش باشند و در  
 بند در جهت جلوس طعای صبور جان و آید طالب

باشند و این کینه را با آنکه از انشا این معانی  
بجای نماند از آنکه در وقت خلعت ایستاده و در وقت  
مخصوص کسم و اگر کسی خواهد تا بر او بیاید و در وقت  
مرد ظفر با دندان که از شانه را شاید با دندان خود تراشیده  
این آیه را بگوید یا علی یا علی یا علی یا علی یا علی یا علی  
باز آید صلوات بر سید مرابع و برستان و بر جان و برین  
آن را و بیایند و از آن بوی آید و در آن  
حالتی و بدی زن باشد در خانه بماند و در آن  
ایشان بقدرت بر زمین و خودی آن بود اگر خود را  
درختی بیند از لجه ترصد نبات یا بدی بر آن است و در  
دیبا بر باشد شکوه و غمزدان باشد و ملاطفت  
عالم بیان خلعت نهند شریف و مخصوص آنجا که در خلعت  
بعد از آن بودم آن را بدی و شریف و ملاطفت  
و در آنجا که در خلعت بیند یا آن را و آن را  
عبد الله و در آنجا که در خلعت بیند و در آنجا که

ششم و بیست و پنج  
شد

و اگر سر که خرما از اخر مایه های سنی آبی آورند مال مال  
 بوسه بزنند و اگر بوش او آورند علم نادر باشد و اگر بپزند که  
 خرما بپزند و عصاره او بر روی می کنند و از آن فرزند می شود و اگر  
 خرما سحر باشد و خوردن فرمان دادن باشد در سحر ابدان  
 اگر نه در وقت بیدار می شود و باز سحران تجارت سودمند  
 و خوردن سنی باشد که در زمان خوش آید مال  
 جلد و سخن خوش باشد و اگر بپزند که بزرگ نیکه کرده و احش  
 و یک امه باشد مال و روزی حلال بود و هر آنچه  
 خورد و پیاد هر درم باشد و اگر مردم بیست و مال بپزند  
 منفعت بود و اندیشه و بیماری باشد و سر بخور  
 و سیوه اومال و منفعت و بادام و فندق و فندق بدین  
 نزدیک بود و مردمی بسیار خبر و منفعت باشد از  
 هر چه سفید باشد در هر وقت باشد منفعت و بخت بود  
 و سیاه آینه در وقت خوردن اندیشه و پشیمانی بود از  
 هر چه در وقت مال حلال بود و عین تعبیر دارد اما مالی  
 باشد که بعد از آن زحمت نبند سیاه و سفید یکسان بود

مال حرام باشند درخت مردی مؤمن بود شهادت و  
او روزی که هر چه زود باشد خراج ذلیل باری بود  
مرد تو اگر و خا شجاع بود که مال بسیار جمع کند و در  
جوانی هلاک شود درخت زود او مرد معاوی و بکتاب باغ  
مردمان باهت باشند که بندگان که خا را می خورد  
و شتر زنی حامله اگر باشند خونی آنرا اگر بپا  
بند مال و نام نیک باشد و اگر یکی با بندگان بودند بود  
سفر بود نیک باشند اگر چنین ها را سبزه بندگان و لیلی  
حلال و صلاح دین و دنیا بود و هر چه از این سوره ها قوش و  
اندیشه بود درخت مرد بسیار منفعت بود باران  
مال مجموع باشند و قوش او آید و حصیه بود درخت آن  
مرد بسیار مال باشند و کنیز و بیکر و از ناری باز از دنیا  
باشد درخت شجر مردی باشد و بار و ملا بود که بر سر  
آید درخت بنار مال اندک بود و مردم اهل حرمت و درختان  
بی مجموع عین تعبیر دارد و خوب بود و مردم نیکو سیرت  
فرزند باشند درخت قوش مردم نیک نام و فرزندان نیک

بود و جهت آنکه و مالی بود که در هر امنی بود و درخت آن بود  
 عالم و طیب بود و بیار منفعت داد که معوضت و مبارک و خوش بود  
 تا خود در دلیلی خوش شد بود و هر یک از این سبزی که بجهت  
 باشند درین و سلطان باشند و در خوش بود که از علم و ثروت  
 حلال بود اگر کشت در موضع بی بند که نه کشت بود دلیل کد بروی  
 بر او ای خصوص است جمع شوند و اگر بدان که از آمدن دلیل  
 طبع بود هر چه توان سبب بند و راحی نعمت بود و خنکی تنگی  
 اگر است ایستاده بند و آن دانند سالها بود و  
 در زمین و جوال بند مال مجموع بود و اگر بند که است میزد  
 ز مردم بود که منفعتی یابد و اگر بند که در حرم می بند  
 منفعتی تمام از جایی که امید ندارد حاصل کند و مالی باشد  
 بخت بدست آید که همین باشد و مالی باشد و ثروت  
 اگر بند که ازین جوب خنک یا چنه بخورد از دین بود  
 نمی بود و شکی نیست مال نیکو بود از جایی که امید دارد و مالی  
 و نه مالی باشد که غایت از دل در جایگاه و ثروت دلیل شود  
 بندی باشد و در آن و کهن بود اگر هر چه شایسته بود



ملک و زمین مفت

[illegible]



شود و اگر زن آید در گوش خود مرد آید به بند پیرای  
 زن زانو انگشت باشد از شوهر و مرد زن و کج و معنی و  
 در هر طریقی و منفعت اگر زن آید به بند پیرای باشد که از  
 دست او اگر مردی بند که در دست او زنجیر دارد شک  
 می خورد اگر بیا باشد به دشمن ظفر آید و اگر بند که با ریش  
 رعیت و در دست میکند آن رعیت از با شاه عدل بند  
 که در دست میکند به در دست او در آید و زانو فرزند  
 بند باشد و شای بند آید زینت و جمال و منفعت بود  
 بند باشد و زن و کثیر و سر و چهار پا بان و مال و  
 شاه اگر از دست بر باشد و بجز انگشت سوره آن را بند پیرای  
 بند باشد اگر از دست سلطان بزرگ بود و خطه اجزاء  
 بند و هر بقا و سر و فرمانی و نقش مهر  
 بان و انگشتی در انگشت دارد بان از دست خود  
 از دست او اگر کند با فرزند شایسته باشد و اگر بند که  
 می او بشتاد خلی باشد و هر چه می و اگر انگشتی خود

بفروشد زن جدا شود و اگر بید که انگشتی از انگشت می برد  
 زنی با وجبات کند بکین فرزند باشد و سلمی بدست  
 و غم فرزند و برادر و پس و غم قوم که بد و ستم باشد اگر از  
 آهن باشد بفرزند بهتر باشد و اگر بید که سلمی بر میان بست است  
 و قوی عام بود و گویند بفرزند و غم او مانده باشد و باقی عمر  
 بگذارد و فرزند باشد و اگر در عهد بیماری و زن ایست  
 از خوف شوهر کردن بید زن و احوال و در وقت عهد بود  
 بر هر کاری و حفظ قرآن و مهرهای بی با و احوال حرام  
 سخن باشد و جنایت بهتر باشد و در زمانه  
 و آفت خانه و حجاب و بلائی حکمت و علم و امر و نهی و  
 ولایت و فرزند باشد و اگر بزرگ و زن آیین و خصومت  
 و منفعت از زن مال و ادب و نیک و عالم دین دار باشد  
 یا منفعتی از جهت زیان و غیره باشد و امانت و دوری  
 خلالت و قوت و محبت با ندره بید و امانت و علم و حکمت  
 با ندره با ریاست و قوم و احوال و سیادت و سرور باشد

نام و در الدن  
 بن

بپند کمند در بخامد او چکید و او نه اهلانم بود آنکس را  
 ما حرب ما الله بید آمد زن بکر بود هم سرای دم  
 مکار دیک پایه عمرانی بود فتونند سر محنت بود یا  
 ندای خانه میسر میسر قبیله باشند و مردمان عالم در  
 عمارت میباشند تن آدمی بود روح او در  
 بله اگران در طوبی به حراج افرشته بلند دلیل اندر می  
 برار بود اندیشه مغانده باشند و غصبت و  
 می بفرود و هر چه از آلات و ادوات خیر از آهن بلند  
 ت باشند و خفت از جوهر دیگر بود بران خفت تعبیر کنند  
 بت یا خد مکار بود و اگر در اینجا صورت خوف بلند او را بر سر  
 و اگر عامل باشد معزول کرد بیجائی اردیکر مانند او بشند  
 من و اطلاق دهد زدنش شوهر دیگر کند و اگر کرد و بندگان  
 در می آید یا و ان موافق باشد اگر بند که موی شانه بکند  
 ما و بت یا و ان از اندیشه که دارد موی آید و اگر شانه کند اگر  
 ند از غم حیات یابد در خد مکاران با خیر و بکت باشند

دست به کار و مال و جان باشد و خد متکار و خد مال و جان  
خد متکار و متیز بود و فرزند باشد و خد متکار و قوی  
بخت و اگر بدین هر دو کاری کند آنکار که در آن باشد قائم  
بادشاهی و مال و جلا به اگر بر آن درمی بکشد کار بر  
برکت او کثاده شود قوت تمام یابد خصوصاً چون از اهر  
به مال این باشد معصیت بود و اگر بر آن نام  
خورد و چیزی خوردی بلند عمر داز بود و عمر سهری آید  
و اگر حی با و بر آن باشد شریکان صفت باشد  
بادشاهی باشد یا حکمی که مردگما قوت او بمقصود رسند  
کاری باشد محکم در زمین یا بادشاهی و مانند ای و اگر  
بند بود و فرزند او فرزند برینت او فرزند ی آید  
که مانند قوم مشهور و معروف عالم این بود و اگر بیکدیگر میخی در میان  
ند بود و بزرگ او دادست گیرد و میخ و نعل اندیشه و جلا  
و عشق این باشد خد متکار و امین باشد از زبان باغ  
کاری و سفری که در قلم ایران افتد و کشودن و و بستاند

[illegible]

1. 1990年12月25日，在“九七”香港回归前，香港各界人士纷纷发表文章，就香港前途问题提出自己的看法。

1. *Phragmites australis* (Cav.) Trin. ex Steud. (Common reed)  
 2. *Phragmites communis* Trin. (Common reed)  
 3. *Phragmites communis* Trin. (Common reed)  
 4. *Phragmites communis* Trin. (Common reed)  
 5. *Phragmites communis* Trin. (Common reed)  
 6. *Phragmites communis* Trin. (Common reed)  
 7. *Phragmites communis* Trin. (Common reed)  
 8. *Phragmites communis* Trin. (Common reed)  
 9. *Phragmites communis* Trin. (Common reed)  
 10. *Phragmites communis* Trin. (Common reed)

...and the fact that the ...

مجلس شورای ملی

1950-1951

[illegible]

... ..

1. *Phragmites australis* (Cav.) Trin. ex Steud.

10/20/2016

1940

1990

مجلس الشورى



مرد عام باشد یا مادر وقت و مورد انواع و اقسام  
نیز باشد اگر علم سرخ باشد آن وقت که حال او باشد تا  
بند و اگر باه بلند مغانی باید و علم سفید بود آن باشد  
و ند و یا باه سفید باشد و سفید مغانی باشد و علم سفید  
سیاه و یا مذکور شود یا باه سفید و مرصع باشد و یا  
سرخ باشد یا باه سفید و یا باه سفید و یا باه سفید  
بی از مشاهد او هلاک شود و مرصع و آنکه لا یرقی باشد و  
او را از سنج و در به اخبار مختلف و یا باه سفید و آنکه  
بوی شود او را یا باه که خاند اگر خود در بند و یا باه  
بهان و سخن بخش باشد که کند که شک و حقه و دشمنان  
می اندازد و زن باشد و مرصع و زن و سفر و اوست و یا  
جاست و بحق تعالی و اگر بشکد که گمان می اندازد احوال یافت  
زنی کند و اگر زن آستان بود پس باید و اگر کند که گمان می کند  
سفری کند در حرمت و بنی که و هر خلی که در گمان بند خلی با  
در مقامی رسول باشد و بیغام و اندیشه سفر و زنت  
و قلابت و مرزد باشد و یا باه سفید و یا باه سفید و یا باه

35

که در حریف غالب شد و کارهای باطل استوار کرد و  
در هر طعام و شراب و غیره لباس (با کبر و عظمت)  
خوش و مال حلال و شهر آبادان بزیور و باین خند بردان  
هر روز در هر بروج مقدار بنشیند و بارش را در شهر با و لایق بود  
بسیار و آن روز وستان باشند و خردان (مال حرام نبرد)  
و بنشیند و باین مال بارش را سلوک اندیشه و غم روزی  
بها باشند و مال و حلال و غیره منفعت و شادمانی  
و جلای حلالها و سنجهای خوش و مال بسیار منفعت بود و خوش  
خودمند هر خوردنی که بایش بنشیند باشند از اطعمه و شراب و مال باشند  
باخصیص و حلال و عیش و عشرت و عمر دراز باشند و خوش  
خوش و مال و علم و ادب و دین باشند و بشیر و شریکای شریک  
همین حکم دارند و معبر شراب سبب و آبی و آثار و اقبال بسیار است  
باشند که در حق اینها کفر کنند و هر حیوانی که هر وقت او  
حلال است روزی حلال و کار نیک و سبب بسندید و بود  
و زهر و شکر و این و شراب و کشت از غنایند اندیشه و بهار

نقد باشد و هر چه از غیر نقد است در دفع و جوف بر آنست  
 علم و دیگر سو که مال باشد ثوبه تعالى و حینا بصاعه فرجه  
 و آلات آن بصاعه بیوفه و غیر استعمال باشد و علم و خبر  
 و غیره مال حرام بود یا مضبوط و کفنگوی و اگر بود  
 در هر یکک محذرت باید ظاهر نبود و سه مالی باشد  
 با حق و در بعضی اوقات اندیشه و شمای می باشد  
 اگر از شراب بود یا نه می باشد از مال حرام و اگر از غیر  
 شراب بود آلوده بود یا نه سخن فروش بود که از جانب  
 شرع است و استفتحت خون مال حرام بود یا خون و یحیی می  
 ختم باشد و مال حرام و در غیر و یمین و زید بود اگر که  
 مال و صنعت باشد مشک و عنب و حجاب و و کلاه  
 و زعفران و هر چه آنرا بوی خوش باشد  
 با و محذرت و نام نیک و علم شریف و دین پاک و خلق پندار  
 مال و صنعت و زین ستوده و سیرت بود و پنهانی ناخوش باشد  
 یا آن و غری و عمران و این چنین نصیر کند خانه دیگر و اگر  
 از حرمت و شفقت و دین و عمل و کرامت بود یا نه

[illegible]

[illegible]

از برای سر و تن فرستاد ایشان را که سیدم که شما را که سیدم و در  
شما جنت که می برد گفتند ما آنکس را که قلم بر او را که ما را نهاد و  
روزی خود را داشته می رویم هر از خواب و آمدن و در سیم که من  
خطاب و در آنجا به حق می رویم و عیال است و در آنجا که می  
دیده می بخوابید که از اجازت و در آنجا که می  
گفت است که در آنجا که سید است از کلمات که در آنجا که  
نماندند و در آنجا که بخوابید که در آنجا که  
سید است در آنجا که در وقت که فرما آنجا که در آنجا که  
بگویند سلام و اذا وقع علیهم القول انهم اصابوه من الخوف  
و کلمه ان شخص بجانده رفت و دوست که در آنجا که در آنجا که  
بایت که در آنجا که بخوابید که در آنجا که  
در آنجا که در آنجا که گفت و در آنجا که در آنجا که  
بیت که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

در میان جواب دیدم گفت دوست دارم در میان  
از این دفعه زانرا بدین مذهب منکر از من سرگردانست گفت تو مرد  
در میان یک مذهب بودی و در میان از طعام خوردن  
بناست کردی باز مزاری جان مکن دیگر مردی جواب دید  
خداوند را آسمان فرد بخند موی سرش بخت و جلت  
و گفت که خدایه دیگر شخصی جواب دید که

38

ب  
است با جگانه و الله اعلم بالصواب  
ت الشایع چون الملك الوهاب روز شنبه پنجم ماه رجب الا  
روقت سر از در شاه جهان آباد ۱۱۶۳ سنه هجری احمد شاه  
پادشاه سرافقت  
محمد  
محمد  
محمد





[illegible]



[illegible]